

آنگاه ایوب در پاسخ گفت: «2 امروز نیز شکایتم تلخ است، و با وجود ناله‌ام، دست او بر من سنگین است. 3 کاش می‌دانستم او را کجا بیابم، تا در مسکن او حاضر شوم! 4 آنگاه دعوی خود به حضور او عرضه می‌داشتم، و دهان خویش از حُجَّت‌ها آکنده می‌ساختم؛ 5 آنچه در پاسخم می‌گفت، درمی‌یافتم، و آنچه را به من بیان می‌کرد، می‌فهمیدم. 6 آیا به عظمتِ قدرتِ خویش با من مجادله می‌کرد؟ نی! بلکه به من توجه نشان می‌داد. 7 آنجا مردِ صالح می‌توانست برای او حجت بیاورد، و من برای همیشه از دست داورِ خویش رهایی می‌یافتم. 8 اینک به سوی شرق می‌روم، و او آنجا نیست؛ به سوی غرب، اما او را نمی‌بینم؛



9 چون در شمال به کار مشغول است، او را مشاهده نمی‌کنم؛ چون رو به سوی جنوب می‌نهد، او را نمی‌بینم. 10 اما او راهی را که می‌روم می‌داند، و چون مرا بیازماید، مانند طلا بیرون خواهم آمد. 11 در جای قدمهای او پا نهاده‌ام؛ طریق او را نگاه داشته، از آن منحرف نشده‌ام. 12 از فرمان لبان او دور نگشته‌ام؛ سخنان دهانش را بیش از رزق خود ذخیره کرده‌ام. 13 اما او یگانه است؛ کیست که تغییرش دهد؟ او هر آنچه دلش بخواهد، انجام می‌دهد. 14 آری، او آنچه را برای من مقدر داشته به جا خواهد آورد، و چیزهای بسیار مانند این نزد وی است. 15 از این رو از حضورش می‌هراسم، و چون بدین می‌اندیشم، از او می‌ترسم. 16 خدا دل مرا ضعیف ساخته است؛ قادر مطلق مرا به هراس افکنده است. 17 با این حال به واسطه تاریکی منقطع نگشته‌ام، و نه به سبب ظلمت غلیظی که روی مرا پوشانده است.

« خداوند، تو مرا آزموده و شناخته‌ای. تو از نشستن و برخاستنم آگاهی، » داوود پادشاه با اطمینان چنین دعا کرد. قرار دادن خود با اعتماد و ایمان در آغوش خدا موهبتی روحانی از جانب خدا است. موهبتی که ما نیز با شنیدن برکت هارون در یکشنبه‌ها به آن امید داریم: «خداوند نور چهره‌ی خود را بر ما روشن سازد و بر ما رحمت فرماید.»

با این برکت، امیدواریم که خداوند در طول هفته از ما محافظت کند. فرشته مقدس او مراقب ما باشد، که دشمن شیطانی هیچ قدرتی بر ما نداشته باشد. اما اگر چهره خدا درخشان نباشد، بلکه ناامیدکننده، تلخ و حتی بدخواه به نظر برسد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ استدلال رایج یهودیان در زمان ایوب این بود که خدا همیشه صد در صد عادل است و با عدالت کامل عمل می‌کند. بنابراین، اگر اتفاق بدی برای کسی بیفتد، خودش باید کاری کرده باشد که لایق مجازات باشد. دوستان ایوب نه تنها گمان می‌کردند، بلکه می‌دانستند که ایوب باید در جایی کار اشتباهی انجام داده باشد. در غیر این صورت، باید می‌گفتند که خدا ناعادلانه است. استدلال‌های آنها، از دیدگاه آن زمان، از نظر الهی کاملاً صحیح بود. اما آنها استدلال‌هایی بودند که تجربه نشده و مهمتر از همه، در مورد آنها دعا نشده بود. استدلال‌های بدون تجربه، به ویژه بدون تجربه دردناک و دعا، اغلب مشکوک و در هر صورت بی‌مهر هستند. می‌دانم که داستان ایوب پایان مثبتی نیز دارد. اما فکر می‌کنم مهم است که فعلاً این نتیجه مثبت را کنار بگذاریم. این مهم است زیرا همه ما انسان‌ها در جایی و در مقطعی با رنج و فقدان روبرو هستیم. شاید ما نیز سوالات مشابهی با ایوب داشته باشیم: خدا در این میان کجاست؟ «اینک به سوی شرق می‌روم، و او آنجا نیست؛ به سوی غرب، اما او را نمی‌بینم؛ چون در شمال به کار مشغول است، او را مشاهده نمی‌کنم؛ چون رو به سوی جنوب می‌نهد، او را نمی‌بینم.»

ایوب به همه جهات نگاه می‌کند و اذعان می‌کند که خدا وجود دارد. و اینکه او کار می‌کند را تایید می‌کند. اما این خدا به نفع خودش کاری انجام نمی‌دهد. خدا به سادگی برای این ایوب قابل دسترسی نیست. نه از طریق دعا، نه از طریق کارهای خوب و نه از طریق هیچ چیز دیگری. وقتی صحبت از رنج می‌شود، من چهار نوع شخصیت را در ذهن دارم. کسانی که در حال حاضر در میان رنج هستند و مانند ایوب از خود می‌پرسند که چرا خدا آنها را رها کرده است؛ دوم، کسانی که هنوز چنین رنجی را تجربه نکرده‌اند. سوم، کسانی که اصلاً خدا را نمی‌شناسند و نمی‌دانند خدا با آنها و زندگی‌شان چه ارتباطی دارد، او را جستجو نمی‌کنند و صرفاً رنج را یک اتفاق می‌دانند. و در نهایت، کسانی که می‌توانند احساس ترک شدن از جانب خدا را به یاد بیاورند اما اکنون آرامش و تسلی را یافته‌اند. ایوب از جمله کسانی است که در میان رنج و عذاب است. از یک روز به روز دیگر، همه چیز از او گرفته شده بود. وقتی چندین فاجعه در یک روز به ما ضربه می‌زنند، درد مانند مشتی در شکم ما فرود می‌آید. ما ناتوان و درمانده هستیم. وقتی فاجعه به دارایی‌های ما محدود نمی‌شود، بلکه اعضای خانواده را نیز از ما می‌گیرد و بدن خودمان به طور کلی به درد تبدیل می‌شود، نمی‌توانیم چهره دوستانه خدا را تشخیص دهیم. تنها چیزی که برای ایوب باقی مانده بود، همسرش بود که به نظر می‌رسد تنها به خاطر عذاب دادن ایوب زنده بود. امروزه هنوز هم ایوب‌هایی با رنگ‌های مختلف وجود دارند. جنگ‌های مختلف در سراسر جهان به ما نشان می‌دهند که قطعیت‌هایی که زمانی حاکم بودند، دیگر صدق نمی‌کنند. همه چیز را می‌توان از ما گرفت. در چشمان برخی افراد، می‌توان ناامیدی، تلخی و ترس را دید. بسیاری از مردم دعا می‌کنند، به کلیسا می‌روند و با این حال خدا را احساس نمی‌کنند. ما انتظار داریم ایمان ما را تسلی دهد، حتی برای ما شادی بیاورد. اما چه کسی می‌تواند خوشحال باشد وقتی چیزی که برایش عزیز است از او گرفته شده است؟ اگر یک بار با سرعت غیرمجاز رانندگی کرده باشم و مجبور به پرداخت جریمه شده باشم، یا اگر مبلغ زیادی بابت قبض گرمایش پرداخت کرده باشم، یا اگر کسی دوچرخه‌ام را دزدیده باشد، حس و حال ستایش یا شکرگزاری ندارم. در این صورت معمولاً برای شکرگزاری بابت همه ی آن عذاب‌هایی که خدا به من داده بود، نمی‌روم. و چیزهای بیشتری برای از دست دادن وجود دارد که می‌تواند به بودجه خانواده من لطمه بزند. تجربیاتی از فقدان وجود دارد که قلب من را می‌شکند. تجربیاتی که بسیار عمیق‌تر هستند. همه ما آن را تجربه می‌کنیم: عزیزی که ناگهان و بدون هیچ دلیلی فوت کرده است. دیگری که بدون هیچ دلیلی جواب منفی در دادگاه در یافته است. یا حتی دوستانی که ما را عمیقاً ناامید می‌کنند. و بدتر از همه، وقتی هستی ما در خطر است. وقتی زندگی و جان در خطر است. و آن وقت حس دعا کردن نداریم. حتی اگر تمایل بسیار زیادی به دعا کردن داشته باشیم، به سادگی امکان‌پذیر نیست. ما حتی نمی‌توانیم «پدر ما» را بر زبان بیاوریم. و این همان اتفاقی است که برای ایوب افتاده بود. روش ایوب پرهیزگار در برخورد با رنج در این آیات، قطعاً غیرمسیحی به نظر می‌رسد. هیچ شادی در میان رنج وجود ندارد. هیچ اما و اگر و وجود ندارد. فقط این درک وجود دارد که خدا دست نیافتنی است.

به گروه بعدی از مردم می‌رسیم: کسانی که هرگز رنج را تجربه نکرده‌اند. بله، افرادی نیز وجود دارند که ظاهراً هرگز مجبور به رنج کشیدن نیستند. آنها فقط روی خوش زندگی را می‌بینند. و یک نعمت پس از دیگری دریافت می‌کنند. چنین افرادی نمی‌توانند کسی را که شرایط بدی دارد درک کنند. با این وجود، می‌توانم کسانی را که فقط روی خوش زندگی را تجربه کرده‌اند، تشویق کنم که به افرادی که شرایط بدی دارند گوش دهند. آنها پیام‌های مهمی دارند که می‌توانند به ما بیاموزند. ظاهراً دوستان ایوب در خوشی زندگی می‌کردند. اما آنها فاقد تجربه بودند و مهم‌تر از همه، دلسوزی نداشتند. بنابراین، نمی‌توانستند چیزی از ایوب یاد بگیرند. آنها در سمت آفتابی زندگی می‌کردند و احساس می‌کردند که مورد لطف خدا قرار گرفته‌اند. اما آیا این محاسبه ساده واقعاً درست است؟ آیا دوستان ایوب کاملاً اشتباه نمی‌کردند زیرا آنها فقط می‌توانستند خدا

را در شادی بشناسند و نه در رنج؟ در پایان آشکار می شود که همین دوستان ایوب در اشتباه بودند، نه خود ایوب چون در آن زمان آنها بایستی توبه می کردند نه ایوب. این یک موهبت بزرگ است که افراد شاد بتوانند خود را جای یک فرد غمگین قرار دهند. این حتی می تواند به ما کمک کند تا خود را برای مواقعی که مجبور هستیم چیزی از دست دهیم، آماده کنیم.

به گروه سوم می رسیم: کسانی که اصلاً رنج را با خدا مرتبط نمی دانند. آنها خدا را نمی شناسند و بنابراین رنج را به عنوان یک تصادف درک می کنند. چنین افرادی نمی توانند ایوب را درک کنند. جستجوی خدا برای چنین افرادی در اهمیت نیست. در عوض، آنها معنویت را در درون خود جستجو می کنند و بنابراین سعی می کنند از نظر روانی خود را برای رنج آماده کنند. آیا می توانیم چنین افرادی را به سوی خدا هدایت کنیم؟ آیا می توانیم خدا را به سوی آنها بیاوریم؟

به گروه چهارم می رسیم. اینها کسانی هستند که رنج را به یاد می آورند و می دانند که تسلی یافته اند. در ایوب، مردی را می بینیم که هیچ امیدی را در زندگی اش ندیده بود. به همین دلیل است که حتی ایمان او به خدا نیز زیر سوال بود. شاید تنها با نگاهی به گذشته پس از گذر از رنج بود که توانست بفهمد حتی در حالی که خدا را رد می کرده، ایمان داشته است. آنچه باقی می ماند، ایمانی پویا، زنده و خالص است. ایمان حتی زمانی که ایوب می خواهد آن را رد کند، باقی می ماند. و او دقیقاً به این ترتیب، ایمان واقعی خود را ثابت می کند. این ایمان شبیه دانه خردلی است که عیسی از آن صحبت می کند. یا شبیه ایمان فردی است که به عیسی گفت: «ایمان دارم؛ یاری ام ده تا بر بی ایمانی خود غالب آیم!» همه آنها افراد با ایمانی هستند که پس از آن که واقعاً همه چیز را از دست دادند، تنها با خدا ماندند... و این ایمان واقعی است و چقدر گرانبها است! چه گرانقدر هستند افرادی که در مرز ایمان ایستاده اند و در تاریکی شک، خدا را می بینند. بارها و بارها این را دیده ام و آن افراد را تحسین کرده ام. افرادی که به پایان عمر خود رسیده اند. برخی از آنها پیر هستند... برخی بیمارند و به زودی از دنیا می روند. اما همه آنها این دو چیز مشترک را دارند... آنها همه چیز را از دست داده اند... و با این حال هرگز از دعا و ایمان به خدا دست نکشیده اند. ایمان در همان لحظه به روشنی می درخشد و این افراد و هر کسی را که با آنها در تماس باشد، روشن می کند.

برای همه ما انسان ها، شادی و رنج در تعادل هستند. شاید همه ما چهار نوع رابطه با خدا را به یاد داشته باشیم. حال سوال این است که بعد چه اتفاقی می افتد؟ آیا ممکن است داستان زندگی به همین سادگی به پایان برسد؟ اینکه خدا اجازه دهد ایوب شکایت کند و سپس او را بکشد؟ ما بارها و بارها در کتاب مقدس می بینیم که خدا به سادگی مردم را رها نمی کند. او اجازه نمی دهد که آنها برای همیشه رنج بکشند و سپس هیچ معنایی در زندگی نبینند. ما این را در قربانی اسحاق می بینیم: مدت زیادی طول کشید تا خدا ظاهر شود و سپس سرانجام مداخله کرد و اسحاق را با یک گوسفند جایگزین کرد. در نهایت در مورد ایوب نیز همینطور بود. در پایان، ایوب روی کوهی از شکستهای خود بر جا نماند. در نقطه ای، آزمایش به پایان رسید و او هر آنچه را که از دست داده بود، دوباره به دست آورد. او حتی بیشتر نیز به دست آورد.

اما برای یک نفر متفاوت بود. نام او عیسی مسیح است. عیسی مسیح نیز همه چیز را از دست داد. او بر روی صلیب آویزان ماند، برهنه و بدون امید به خدا فریاد زد: «خدای من، خدای من، چرا مرا رها کردی؟» اما قرار نبود عیسی رستگاری را تجربه کند. این حتی یک مرگ کاذب هم نبود. او واقعاً به پایان وجودش رسیده بود. او واقعاً مرد. او واقعاً در گوری فلاکت بار قرار گرفت. او واقعاً بایستی همه چیز را از دست می داد و مرگ را تحمل می کرد. تنها یک تفاوت در مرگ خداوند ما عیسی مسیح وجود دارد. مرگ او برای آزمایش او نبود. نه! در ابتدا، وسط و انتها، با حروف بزرگ نوشته شده است: «برای ما!» عیسی مسیح همه

این کارها را برای اثبات پارسایی خود به تمام جهان انجام نداد. او این کارها را برای ما انجام داد. او اجازه داد که برای ما زخمی شود. او رنج صلیب را برای ما تحمل کرد.

مطمئنأ، ما همیشه دلایلی برای شکایت خواهیم داشت. همچنین همیشه مواقعی وجود خواهند داشت که اعمال خدا را درک نخواهیم کرد. ایوب برای ما یک الگو است. او یک الگو است زیرا با وجود از دست دادن همه چیز، سرسختانه به خدا چسبید. در میان بزرگترین رنج خود، فریاد زد: «می‌دانم که نجات‌دهنده من زنده است!» او این کار را نه به این دلیل انجام داد که می‌دانست مشکلاتش حل خواهند شد، بلکه به این دلیل که می‌دانست این مشکلات حل نخواهند شد. ایوب این ایمان را سخ به خدا را به ما نشان داد. عیسی با مرگ حقیقی خود برای ما، آن را به طور قطعی به ما ثابت کرد. و خدا نه تنها با زنده کردن ظاهری عیسی از مردگان، بلکه با زنده کردن حقیقی او، وفاداری خود را نشان داد. به همین دلیل است که دیگر لازم نیست بترسم. اما می‌توانم در تمام رنج‌ها، خدا را بجویم، به صدای او گوش دهم، از او بیاموزم و حتی تا پای مرگ از او سخن بگویم.

آمین